

در دفاع از تحصن نمایندگان مجلس در اعتراض به رد صلاحیت نامزدهای انتخابات مجلس هفتم از سوی " هیئت های نظارت شورای نگهبان " و مخالفت با " نظارت استصوابی " در ستون " اعلامیه ها و بیانیه ها "

مقالات در نقد نظام " مردم سالاری دینی " در ستون " مقالات "

از واقعیت تا پندار

" تاملی چند بر نظرات آقای محمود راسخ افشار در مورد رفراندوم "

در شماره ۸۳ نشریه طرحی نو نوشته ای تحت عنوان " ضرورت و مشکلات ایجاد تشکیلی از جمهوری خواهان مستقل ، یا چه باید کرد ؟ " بقلم دوست دیرینه مان آقای محمود راسخ به چاپ رسیده است که پرسش های فراوانی را باعث می گردد. پرسش هایی که در این مختصر کوشش خواهد شد به شماری از آنان اشاره شود .

آقای محمود راسخ در ابتدای بحث خویش می گویند : " در نگاه نخست می توان طیف جمهوری خواهان را در خارج از کشور به دو جناح تقسیم کرد . جناحی که با نظام جمهوری اسلامی در کلیت آن بی هیچ اما و آگری مخالف است . چه در شکل کنونی اش و چه در هر شکل و شمایل دیگری . و جناحی دیگر که دنبالچه ی جناح معروف به اصلاح طلب در درون نظام است و به طور عمده خواهان انجام اصلاحاتی در درون همین نظام . " و بعد به این نتیجه می رسند که : " در شرایط کنونی جمهوری خواهان مستقل باید در فکر ایجاد تشکیلی برای خود باشند و توجه خویش را به بررسی موانعی معطوف دارند که در راه ایجاد چنین تشکیلی وجود دارد . " و بعد به بررسی این موانع از منظر سیاسی ، شخصی و روانی ایرانیان خارج از کشور می پردازند و آنگاه نتیجه می گیرند که گرچه " خارج از کشور تنها می تواند از جنبش درون پشتیبانی کند و وظایفی را انجام دهد که حد اقل در اوضاع و احوال کنونی مبارزه ، انجام آن ها در ایران میسر نیست یا بسیار مشکل است . " لیکن در نبود یک سازمان دمکراتیک از جمهوری خواهان مستقل در درون کشور که همه ی جمهوری خواهان مستقل در آن حضور تشکیلاتی یابند می باید " شعار و خواست استراتژیکی را یافت که با استفاده از همین امکانات موجود ، مبارزه و جنبشی را میسر سازد " زیرا " آن تشکیلات دمکراتیک موعود نیز مانند هر تشکیلات جدی دیگری ، برای انجام مبارزات روزمره و مستمر به یک شعار مبارزاتی عملی و استراتژیکی نیاز دارد تا به آن این امکان را بدهد که ابتکار مبارزه را در دست گیرد ، دوام و استمرار آن را تأمین کند و جنبشی عمومی و همگانی را سازمان دهد. زیرا با طرح اهدافی مانند آزادی ، مردم سالاری و جمهوری لائیک و مانند آن ها ، شما نمی توانید مبارزه ای روزمره و مستمر را سازمان دهید . " و بعد از توضیحات بیشتری ادامه می دهند که : " به نظر ما چنین خواست و شعار استراتژیکی هم اکنون وجود دارد : رفراندوم " . و در توضیح بیشتر شکل این رفراندوم می نویسند : باید از مردم پرسیده شود که " آیا خواهان تشکیل مؤسسان به منظور تدوین قانون اساسی جدید برای یک جمهوری مبتنی بر آزادی ، دمکراسی و جدائی دین از دولت هستند . آری یا نه . " البته آقای راسخ بعنوان انسانیت دمکرات به عیب این پیشنهاد خویش آگاهند و از این رو بلافاصله اشاره می کنند که " در این جا طبیعتاً فریاد سلطنت طلبان برخواید خواست که : بله ، نگفتیم که شما دمکرات نیستید . شما می خواهید از پیش شکل نظام را در رفراندوم تعیین کنید و غیره... " و بعد اضافه می کنند " برای ما جمهوری خواهان باید در موضوع رفراندوم جمهوری بودن شکل نظام نهفته باشد . شما هم آزادی که خواست خود را که سلطنت باشد در رفراندوم پیشنهادی خود بگنجانید و برای آن تبلیغ و مبارزه کنید " . البته رفراندومی که بگفته ی ایشان می باید " تحت نظارت سازمان ملل و نهادها و مؤسسات ذی ربط و سازمان های غیر دولتی " به انجام رسد .

آقای راسخ در تمامی طول مقاله خویش حتی به اشاره نیز نفرموده اند که اولاً چرا اهدافی مانند آزادی ، مردم سالاری ، جمهوری لائیک نمی توانند سازمان دهنده ی مبارزه ای روزمره و مستمر باشند و ثانیاً چرا خواست رفراندوم آن مبارزه روزمره و مستمر را باعث می گردد. اتفاقاً در دوران جهانی شدنی ، دمکراسی های موجود جهان چنان اسیر بندهای مرئی و نامرئی بین الملل سرمایه سالاری گردیده اند و تا آن حد به نیازها و حقوق مردم بی توجه شده اند که خواست استقرار مردم سالاری در صدر درخواست های اجتماعی نیروهای مترقی تمامی جهان قرار گرفته است و آنها توانسته اند نیروی عظیمی را بسیج نمایند .

(مراجعه شود به کتاب "جهانی شدنی ، دامی برای دموکراسی و رفاه" ترجمه ی نویسنده این مختصر). زیرا مردم سالاری بیانگر این اصل است که بر آوردن نیازهای سیاسی - اجتماعی - اقتصادی مردم بالاترین هدف جامعه است . جامعه ای که سالارش خود صاحبان آن نیازها هستند .

اما در مورد جادوی بسیج نیروها از طریق رفراندوم باید گفت که درست برعکس ادعای شما ، این شعار به تشدد فکری و دوری هرچه بیشتر نیروهای سیاسی کمک می کند تا بسیج و نزدیکی آنها .

زیرا اگر چه این نیروها متأسفانه بدلائل مختلف هنوز نتوانسته اند تشکیلات همه گیری را بوجود آورند ، لیکن در طول دو دهه ی گذشته بخش بزرگی از آنها بمخرج مشترک بزرگی که همانا قبول آزادی ، دموکراسی و مردم سالاری است رسیده اند . پیشنهاد رفراندوم آنهم هر نیرو با رفراندوم ویژه ی خویش ، نه تنها این نیروها را دوباره فرسنگ ها از هم دور می کند ، بلکه حتی در میان صفوف مردم نیز تفرقه می اندازد .

از سوی دیگر اگر این شعار می باید تنها در خدمت بسیج مردم باشد فرض کنیم که آنان را بسیج نیز نمود . قدم بعدی چیست ؟ **آیا می باید از حرف به عمل در آید ، یا نه ؟**

اگر جواب نه است ، اولاً فردا چگونه می خواهید بمرم بگوئید که از روز نخست نیز قصد بعمل در آوردن آن را نداشته اید ؟ آیا چنین مردمی دیگر به حرف های احدی از جماعت سیاسیون اعتمادی خواهند نمود ؟ ثانیاً با وجود آن توده عظیم بسیج گشته در پشت سر خویش چگونه می خواهید **" بدون خونریزی "** به آن جمهوری لائیک مورد نظرتان دست یابید ؟

ممکن است بفرمائید ، مسلم است که ما قصد از حرف به عمل در آوردن این شعار را داریم . بسیار خوب ، اگر ما تمامی نیروهای دیگر سیاسی را نیز نادیده بگیریم و به آن دو دسته ی جمهوری خواه بر شمرده توسط شما ، جناح تمامیت خواه هیئت حاکمه و مشروطه خواهان را اضافه کنیم ، بنا بر این با چهار جریان سیاسی روبرو خواهیم بود :

- ۱ - جناح تمامیت خواه هیئت حاکمه ،
- ۲ - جمهوری خواهان اصلاح طلب ،
- ۳ - مشروطه خواهان ،
- ۴ - جمهوری خواهان مخالف جمهوری اسلامی در کلیت آن .

گروه اول که در قدرت است و می خواهد جمهوری اسلامی را بهمین شکلی که هست حفظ نماید و اگر برایش حتی امکان پذیر گردد ، اصل جمهوریت نظام را برفع رژیم ولایتی حذف کند .

گروه دوم که بخشی از آن در حاکمیت سهم است می خواهد با تغییرات تدریجی جامعه را بسوی جمهوری مورد نظر خویش به پیش برد .

گروه سوم خواستار استقرار یک نظام مشروطه ، البته با پادشاهی خاندان پهلوی است .

گروه چهارم هم نظران جنابعالی و طالبان رفراندوم و جمهوری مبتنی بر آزادی ، دموکراسی و جدائی دین از دولت .

قبل از هر چیز این را بگویم که من خود یک جمهوری خواه هستم و اگر چه معتقدم که شکل حکومت بخودی خود بازگو کننده ی هیچ محتوایی نیست و هدف گورهای چون آزادی ، مردم سالاری و دگراندیشی است ، لیکن از آنجا که در نظام پادشاهی سلطنت موروثی است و جانشین پادشاه حتی اگر فردی نالایق و غیر دموکرات نیز باشد اجباراً به مردم تحمیل می گردد و با توجه به این واقعیت که در طول تاریخ چند هزارساله ی ما، از امپراطوری های ایلام و ماد و هخامنشی گرفته تا پایان سلطنت این مشکل بارها و بارها تجربه گشته است و مثلاً داریوش کبیر را بازمانده ای چون داریوش سوم و انوشیروان را بازمانده ای چون یزدگرد سوم و شاه عباس کبیر را جانشینی چون سلطان حسین بوده است ، شکل انتخابی رهبر کشور را بهترین شکل جلوگیری از نابسامانی های احتمالی حاصل از نظام موروثی پادشاهی می دانم . لیکن زمانی که ما از مردم سالاری سخن می گوئیم این اصل را پذیرفته ایم که انتخاب نهائی با مردم است و آنان هستند که نوع حکومت را تعیین می نمایند . تعیین شکل حکومت توسط هر فرد یا گروهی بمفهوم سلب این حق از مردم است و دیگر از مردم سالاری سخن گفتن تزویری بیش نخواهد بود .

اما به بحث اصلی باز گردیم . اگر آقای راسخ ، اصل ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی را مطالعه کرده باشند ، بخوبی واقف اند که با وجود جمهوری اسلامی اجرای چنان رفراندومی امری محال است . البته در ریاضیات فرض محال را محال نمی دانند . حال ما فرض را بر این می گذاریم که بگفته ی جناب راسخ

تحت فشار افکار عمومی داخلی و بین المللی، جمهوری اسلامی تن به رفراندوم بدهد. در چنین حالتی تکلیف اشکال مختلف رفراندوم های متضاد چیست. باز فرض را بر این بگذاریم که طرفداران تمامی اشکال دیگر رفراندوم جمهوری خواهی به نفع پیشنهاد آقای راسخ کنار روند و دویس نهاد بیشتر باقی نماند. یکی پیشنهاد ایشان و دیگر پیشنهاد سلطنت طلبان. و باز هم فرض را بر این بگذاریم که نه اعمال نفوذ آمریکا و اروپا و نه پول و تشکیلات و تبلیغات و روابط بین المللی مشروطه خواهان نیز در جلب نظر "سازمان ملل و مؤسسات ذی ربط و سازمان های غیر دولتی" نقشی بازی نکنند و آنها به هر دو پیشنهاد به یک چشم بنگرند. تکلیف آنها چیست؟ یا باید بمیل خویش یکی از دو پیشنهاد را برگزینند که این نه تنها بر خلاف تمام شئون دموکراسی، بلکه دخالت آشکار در سرنوشت و امور داخلی میهن ماست و از آن گذشته طرفداران شکل رفراندوم برگزیده نشده بیشک به نتایج چنین رفراندومی اعتنائی نخواهند نمود. پس چاره ای جز این نخواهد ماند که یا هر دو رفراندوم را در هم ادغام کنند که این بر خلاف خواسته های آقای راسخ است و یا اینکه دو رفراندوم جداگانه برگزار شود. اما چگونه؟ و اصولاً کدام یک از آنها باید اول و کدامیک دوم برگزار گردد؟ آیا راهی جز "شیر یا خط" باقی خواهد ماند؟

حال فرض کنیم که "شیر" آمد و رفراندوم اول "مشروطه آری یا نه" شد و مردم به "مشروطیت" رأی دادند. در نتیجه اگر مردم را عاقل و بالغ و دانا بدانیم در نوبت دوم که رفراندوم "جمهوری آری یا نه" خواهد بود به "جمهوری" رأی خواهند داد. باز فرض کنیم که مردم عاقل و بالغ دانا هم نباشند و در نوبت دوم "جمهوری" را نیز برگزینند. در این صورت آیا راهی جز این باقی خواهد ماند که بار دیگر جمهوری یا سلطنت را به رأی مردم گذاشت؟ و اگر راهی وجود ندارد پس چرا از همان اول گزینش اشکال مختلف حکومتی را به رأی مردم نهاد.

ممکن است گفته شود که طبق آماری که آقای راسخ دارند و بر ما پوشیده است مردم هرگز نظام سلطنت را بر نخواهند گزید. اگر چنین باشد دیگر اصرار بر سر رفراندوم جمهوری لائیک آری یا نه مفهومی ندارد. اما داستان سر دیگری هم دارد. چه برای جمهوری خواهان و چه برای مشروطه خواهان. زیرا تمام کسانی که رفراندوم را تحت "نظارت سازمان ملل و نهادها و مؤسسات ذی ربط و سازمان های غیر دولتی" طالبند می باید بر نتایج آن، حال بهر شکلی نیز باشد، گردن نهند و گرنه دیگر احدی در جهان به حرف های آنان اعتنا و اعتمادی نخواهد نمود. حال اگر بر طبق همان فرض محال، جمهوری اسلامی برنده رفراندوم گردید تکلیف چیست؟ آیا از دید دوست عزیزمان آقای راسخ باید به آن گردن نهاد یا نه؟ و اگر نه، ایشان با چه استدلال و با کدام مشروعیتی می خواهند دوباره به مبارزه با این رژیم بپردازند.

اگر نخواهیم شعارهای توخالی و دهن پرکن مرسوم اپوزیسیون خارج از کشور را تکرار نماییم باید اقرار کنیم که در مورد تعداد هواداران چهار گروه برشمرده شده، در داخل و خارج از کشور آماری در دست نیست. لیکن این را می دانیم که از لحاظ مالی، تشکیلاتی و تبلیغاتی ضعیف ترین گروه، همان گروه آقای راسخ است. این را نیز دیگر تجربه به ما نشان داده است که در کشورهای جهان سوم، با چلوکبابی می توان آرای بسیاری را خرید. لیکن حتی اگر بر این باور باشیم که مردم ایران، امروزه در مورد دادن آرای خویش به سطح دموکرات ترین کشورهای جهان رسیده اند، این حقیقت را که دیگر نمی توانیم انکار کنیم که حتی در کشورهای دموکرات جهان نیز امکانات مالی و تبلیغاتی و تشکیلاتی مؤثرترین عوامل در پیروزی های انتخاباتی می باشند. عواملی که متأسفانه آقای راسخ و هم نظران شان از آن محرومند. پس اگر در رفراندوم حتی اگر نگوئیم جمهوری اسلامی، بلکه مشروطه خواهان پیروز شدند، آیا بحکومت آنان گردن خواهید نهاد؟

به باور من از آنجا که آقای راسخ و هم نظران شان دقیقاً به این واقعیت واقف اند. طرح رفراندوم "جمهوری لائیک، آری یا نه" را می دهند. تنها اشکال ایشان در این است که در ضمن می خواهند دموکرات نیز باشند. و این دو مشکل با هم همخوانی ندارند.

آقای راسخ من در تمام مدت ۳۵ سالی که در خارج از کشور شما را می شناسم، همیشه چه در آزمانی که همگام و همراه تان بوده ام و چه آزمون که اختلافات نظری عدیده ای با شما داشته ام، احترام و ارزش خاصی برای شما قائل بوده ام. بیشک در آینده نیز جز این نخواهد بود. از این رو زبینه ی شخصیت شما نمی دانم. که در مورد بخشی از فعالین جنبش بصرف آنکه امروزه بر نظر دیگری هستند و بقول شما "دنبالچه جناح معروف به اصلاح طلب در درون نظام" اند و "بطور عمده خواهان انجام اصلاحاتی در درون همین نظام" بگوئید " ... بیشتر به مانکن های سیاسی نا رهبران با درایت شبیه اند."

دوست عزیز درست است که می گویند ما ایرانیان فاقد حافظه ی تاریخی هستیم، اما دیگر آنقدر گنگ و گیج هم نیستیم که فراموش کرده باشیم که شما در همین هفت هشت سال پیش با بسیاری از این کسان از جمله فعالین حزب دموکراتیک مردم ایران که بگفته ی شما "اغلب از اعضای سابق حزب توده که سیاست آنان در قبال خمینی و جمهوری اسلامی سهمی بزرگ در تثبیت حاکمیت ولایت فقیه داشت." می باشند و سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت ...، برای تشکیل "جبهه" ای از نیروهای چپ مدت های مدیدی جلسات بحث و گفتگو

داشتید. گناهان سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت و آن اغلب اعضای حزب توده مربوط به دوران انقلاب و سه چهار سال بعد از آن بوده است. یعنی مدت ها قبل از برگزاری آن جلسات مشترکتان. چگونه است که شما در آن زمان به آن گناهان بچشم اغماض می نگریستید و امروزه که آنها راه دیگری را برگزیده اند، آن گناهان را چنین برجسته می نمائید؟ **آیا این رفتار شما بهترین مصداق همان " بنا بر جگونگی آب و هوای سیاسی روز و این که چه نظری مد روز است " رفتار کردن که به دیگران نسبت می دهید نیست؟**

آقای راسخ اگر ایرانیان خارج از کشور بویژه آنان که در گذشته در فعالیت های سیاسی شرکت داشته اند، بسوی سازمان های سیاسی روی نمی آورند، عمدتاً نه آنگونه که شما می فرمائید بخاطر موانع سیاسی و مشکلات شخصی و روانی، بلکه بیشتر بخاطر هردمیلی مزاجی بسیاری از چهره های سیاسی خارج از کشور است.

می گویند رقمی بین ۳ تا ۵ میلیون ایرانی در خارج از کشور زندگی می کنند. ایرانیانی که عمدتاً خود را پناهنده ی سیاسی می نامند. اما گروه های سیاسی ایران با وجود تمامی آزادی های سیاسی موجود در کشور های دموکراتیک و با تمام امکانات تبلیغاتی خویش چند در صد از این توده ی عظیم را بخود جلب کرده اند؟ از بسیاری از سازمان های سیاسی بهتر است حرفی نزنیم که بیشتر انسان را بیاد بانک های صادرات دهات ایران در دوران پهلوی می اندازند. بانک هائی که رئیس و صندوق دار و کارپرداز و امر بر و نظافت چی آن ها در یک نفر خلاصه می شد. حتی بعضی از جبهه هائی که از گردهم آئی این سازمان ها بوجود آمده اند با وجود داشتن هیئت رهبری چندین و چند نفره، حتی به تعداد انگشتان دست و پای یکی از اعضای آن رهبری عضو ندارند. تا جائی که حضور پانصد، ششصد نفر در گردهم آئی جبهه ی همان جمهوری خواهانی که بگفته شما دل به وعده های خاتمی بسته اند (اتحاد جمهوری خواهان ایران) در برلین، این گرد هم آئی را به بزرگترین تجمع سیاسی خارج از کشور در سال های اخیر تبدیل نمود. حال پرسیدنیست، آنان که با تمام آزادی ها و امکانات خارج از کشور نتوانسته اند درصد کوچکی از خارج دیدگان را جلب نمایند، چگونه می خواهند از خارج کشور مردم ایران را به پشتیبانی از نظرات خویش جلب نمایند؟ البته منظور از این قیاس آن نیست که خدای نکرده بخواهم ارزش سازمان های سیاسی کوچک را تقلیل دهم و مبارزات و روشنگری های ارزشمند آنها را نادیده بگیرم، بلکه می خواهم نشان دهم که این بلند پروازی ها تا چه حد نامعقول است.

آقای راسخ عزیز دنیای واقعیات از دنیای آرزوها و پندارها بکلی جداست. اصرار من برای طرح این پرسش ها و مشکل ها که امید وارم جواب ها و راه حل هایشان را نیز از شما دریافت نمایم بدان خاطر است که در روزگار قبل از انقلاب شما برای من و ما همفکران و هم نظران آن زمانی خویش با همین استدلال امروزی تان گفتید که مردم موافق ما و مخالف رژیم شاه هستند و اگر در روز اول ورود به ایران چهار پایه ای در جلوی دانشگاه تهران بگذاریم و جنایات شاه را بر شمرده و راه حل های خویش را برای پایه گذاری ایرانی آباد و آزاد و دموکراتیک ارائه دهیم، آنها ما را بر روی دوش خواهند گرفت و به نخست وزیری می برند و حکومت را بما می سپارند. آن چهار پایه در جلوی دانشگاه تهران گذاشته شد و آن نطق ها صورت پذیرفت، لیکن مردم دیگران را بروی دوش گرفتند و به نخست وزیری بردند و سهم ما میز محقری در جلوی دانشگاه تهران شد که هر چند روز یکبار توسط زهرا خانم و نوچه هایش بر سر ما خرد می گشت. تاروزی که همان محقر دلیل بودن را نیز از ما گرفتند. ترس من از آنست که مبادا برای دومین بار از همان سوراخ گزیده شویم. و چنین مباد

فریبرز جعفر پور

۲۷ دی ۱۳۸۲ برابر با ۱۷ ژانویه ۲۰۰۴

Socialistha@ois-iran.com

www.ois-iran.com